

نگاهی به دوران پایانی اندلس اسلامی و بررسی علل آن

دکتر عبدالله ناصری طاهری

استادیار دانشگاه الزهرا

(از ص ۱۱۳ تا ۱۲۸)

چکیده:

اندلس یا بخش اسلامی شبه جزیره ایبری در هشت سده حاکمیت مسلمین، فراز و نشیب بسیار داشته و از همان اوان با شکل گیری هسته های مقاومت مسیحی در برخورد با مسیحیان بود.

از اواخر قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی بخشهای وسیعی از قلمرو اندلس اسلامی به دست ایشان(مسیحیان) افتاد. این سقوط که روزگار پایانی آن بسیار خونبار و دلخراش است در یک فرایند طولانی فراهم آمد. علاوه بر آنکه مسیحیان با اتکال به حافظه تاریخی خود درباره مناسبات اسلام و مسیحیت و با انگیزه بسیار این هدف را دنبال کردند، محیط اجتماعی مسلمانان و درگیری های قبیله ای آن ها از آغاز استقرار مسلمین، شدت بخش روند سقوط بود.

واژه های کلیدی: اندلس، سقوط، اسلام زدایی، عرب، بربر.

مقدمه:

شبه جزیره ایبری که در اواخر نخستین سده هجرت به جغرافیای مسلمین پیوست، هشت قرن را با فراز و نشیب سپری کرد و نهایتاً در اواخر قرن نهم با سقوط آخرین دولت مسلمان (بنو نصر یا بنو احرمر) ۶۲۹-۸۹۷ ق. / ۱۲۳۲-۱۴۹۲ م.) از جغرافیای اسلامی حذف و به قلمرو مسیحیت ملحق شد.

در این نوشتار برآنیم تا ضمن گزارش رخداد‌های پایانی اندلس، علل آن را بررسی کرده و ببینیم آیا مطابق رویکرد ابن خلدون باید عقب ماندگی فرهنگی، علمی و صنعتی را عامل زوال دولت اسلامی در اندلس دانست (ابن خلدون، ۸۷۶-۸۷۵)، یا زمینه های اجتماعی دیرینه تر در آن سرزمین باعث شد تا در یک پروسه طولانی، پرچم اسلامی از فراز خاک اندلس برداشته شود؟ و یا آن گونه که ابن اثیر معتقد است زمینه سقوط مسلمانان در اندلس همچون حمله مسیحیان به شام در اواخر قرن پنجم هجری یک نبرد صلیبی و از یک جنس و ماهیت برخوردار بوده است. (ابن اثیر، ۳۷۷-۳۷۶)

صحنه های تأمل برانگیز روزگار پایانی:

زمانی که پلایو (Pelayo) و در منابع عربی بلائی) یکی از فرماندهان مسیحی و از مردم اشتوریاس (Asturias شمال شبه جزیره ایبری) جنبش بازپس گیری اسپانیا (La Reconquista) را از صخره ای به نام خود آغاز کرد (اخبار مجموعه، صص. ۳۴، ۶۱) و پس از آن در قرن پنجم - هجری/یازدهم میلادی، فرزندوی اوئل (Fernando I)، پادشاه قشتاله و لیون این جنبش را تقویت کرد، و فرزندش آلفونسوی ششم (Alfonso VI) داعیه پدر را گرفت، این نهضت با سقوط طلیطله در صفر ۴۷۸ ق/ ۱۰۸۵ م. وارد مرحله جدیدی شد و از آن پس تعادل قوا در اندلس به هم ریخت (عنان، ۴۰۵/۲).

هرچند دولت صنهاجی مرابطین (۴۵۴-۵۴۱ ق/ ۱۰۶۲-۱۱۴۷ م.) به کمک مسلمین اندلس آمده و بخشهایی از سرزمینهای اشغال شده را به قلمرو اسلامی برگرداند، اما اتحاد دولتهای مسیحی در اسپانیا کارساز شد و با سقوط غرناطه در سال ۸۹۷ ق / ۱۴۹۲ م. سلطه اسلامی در شبه جزیره ایبری محو شد.

تنها منبعی که مقارن روزهای واپسین سیادت مسلمین در اندلس نوشته شده و از آن روزگار گزارش زنده ارائه می‌دهد «نبذة العصر فی اخبار ملوک بنی نصر»^۱ از نویسنده‌ای ناشناخته است. نویسنده آنچه را در دوران سه پادشاه آخرین بنو نصر یعنی ابوالحسن علی بن سعد، فرزندش ابو عبدالله صغیر و برادرش محمد بن سعد معروف به ابو عبدالله زغل که در فاصله ۸۹۷ - ۸۶۸ ه.ق. / ۱۴۹۲ - ۱۴۶۴ م. حکومت کرده‌اند، دیده به تصویر کشیده است.

طبق این گزارش، فرناندو پادشاه قشتاله که با ملکه ارغون به نام ایزابل ازدواج کرده و دولت واحدی را تشکیل داده بود، در دوازدهم جمادی الثانی سال ۸۹۶ ه.ق آهنگ غرناطه کرد (نبذة العصر، ص ۱۰۰) و پس از محاصره این آخرین سنگر، با بنای پایگاهی برای نظامیانشان به نام شنتفی (همان، ص ۱۰۱) که با نام سانتافه (santafe) در تاریخ اسپانیا ماندگار است، در مدت هفت ماه جمع زیادی از مسلمانان را کشت (همان، ص ۱۰۳). با تسلیم شهر غرناطه در اوایل سال ۸۹۷ ه.ق. / ۱۴۹۲ م. معاهده‌ای در بیش از شصت بند میان دو طرف امضا شد (عنان، ۲۳۰/۵). بر طبق این معاهده، مسلمانان ضمن برخورداری از امنیت کامل جانی و مالی و آزادی در تجارت و داد و ستد، بر دین خود باقی مانده و مطابق با شریعت اسلامی زندگی می‌کردند. اما مسیحیان برخلاف تعهدات خود بر مسلمانان سخت گرفتند؛^۲ «ثم بعد ذلك دعاهم الی نصرانیة» (نبذة العصر، ص ۱۰۹). آخرین پادشاه بنو احمر هم که از مسیحیان تعهد گرفته بود در پناه دولت قشتاله باشد (عنان، ۲۰۶/۵)، با امضای سند جدیدی خود را خادم پادشاه و ملکه مسیحی خوانده (همان، ص ۲۴۲) و در سال ۸۹۸ ه.ق. با گریه‌ای زنانه آخرین فغان را برداشت.^۳ هرچند طبق معاهده‌ای که به امضاء رسیده بود، به مسلمین، آزادی در دین، سنن و زبان اعطا شده بود، اما مسیحیان با ورود به غرناطه، میراث مکتوب مسلمین را سوزاندند (ذنون طه، تاریخ العرب و حضارتهم فی الاندلس، ص ۳۰۵). مالکان مسلمانان تحت سلطه اشراف و نجیبای مسیحی درآمدند و به مرور مسلمین در کمپها و مکانهای مشخص سکونت داده شدند (حتمله، ص ۶۵). ادامه این فشارها عکس‌العمل‌های شدیدتری را از جانب مسلمین در پی داشت.

نخستین عکس العمل آنها، قیام « حی البیازین » در ۹۰۴ هـ. ق. بود. از سوی پلیس مسیحی شهر و نیز یکی از خادمان کاردینال خیمنس به دختری مسلمان بی حرمتی شد. انقلابیون به خادم کلیسا دست نیافتند، ولی مرد پلیس را کشتند (حومد، ص ۱۹۳) و نهایتاً با وساطت حاکم مسیحی، غرناطه رام و آرام شد (ذنون طه، حركة المقاومة، ص ۲۲). در همین زمان بود که دادگاه تفتیش عقاید در غرناطه تأسیس شد (همان، ص ۴۲) و این سرآغاز مهاجرت به شمال آفریقا یا پذیرش تدریجی و اجباری آئین مسیحیت (تنصیر) بود.

دومین قیام دو سال بعد در بشرات^۳ در جنوب غرناطه آغاز شد. این قیام با هجوم گسترده مسیحیان علیه مسلمانان بی سلاح و غیر نظامی از جمله زنان و کودکان سرکوب شد (همان، ص ۲۷-۳۱) مسلمانان اندلس پس از سرکوب، از هم دینان خود در مشرق یعنی دو دولت ممالیک و عثمانی مدد جستند اما جوابی نیافتند.

کسی که از غرناطه برای درخواست کمک به قاهره رفت، محقق مشهور « ابن ازرق » بود که زمانی به عنوان قاضی القضاات در غرناطه به کار قضاوت اشتغال داشت و در حقیقت در اواخر عمر نیز در میان مالکیه‌های بیت المقدس همین سمت را به عهده داشت. در مورد سالی که وی تلاشش را برای جلب دوستانی در شرق آغاز کرد نوعی تردید وجود دارد، هرچند با توجه به اظهار نظر المقری مبنی بر این که آن سال « بعد از پیروزی دشمن در اندلس » بوده، به نظر می‌رسد که زمان آن بعد از ۸۹۷ هـ. ق / ۱۴۹۲ م بوده باشد. گفته می‌شود پادشاه مملوک که او را به حضور پذیرفت « قایت بای » بود که در ۹۰۱ هـ. ق / ۱۴۹۶ م در گذشت. آنچه ابن ازرق از قایت بای می‌خواست « احیای اندلس » بود. این درخواست درست همان چیزی بود که « کاملاً دست نیافتنی » تلقی می‌شد. بنابر آنچه المقری اظهار می‌دارد به خوبی در می‌یابیم که این مأموریت کاملاً به شکست منجر شد (جیوسی، ۳۵۳/۱).

درد دل مردم مسلمانان اندلس و مدد جستن آنها از سلطان بایزید عثمانی سودی بخشید. زیرا در این ایام دو دولت عثمانی و ممالیک با یکدیگر درگیر بودند.^۴ به استناد سند دیگری چهل سال بعد مردم اندلس دوباره نامه ای به اسلامبول برای سلیمان قانونی فرستادند و از او همراهی خواستند (یحیوی، مصر ۲۶۰-۲۵۵). بزرگ ترین قیام مسلمانان

اندلس در سال ۹۷۶ ه.ق. و عصر فیلیپ دوم (Philip II) پادشاه اسپانیا رخ نمود. او که بر خلاف پدرش شارل، بسیار متعصب و خشن بود، در سال ۹۷۵ ه.ق. قانون تحریم زبان^۵ و لباس عربی را که نیم قرن قبل وضع شده، ولی اجرای آن به تعویق افتاده بود مجدداً ابلاغ کرد. بر این اساس، آداب و سنن مسلمانان لغو شد. ابلاغ آن فرمان در اندلس در سالروز سقوط غرناطه بود، تا از آن پس به عنوان روز ملی و یکی از اعیاد مسیحی تکریم شود (بشتاوی، ص ۱۲۶. عنان؛ ۳۴۳/۵).

این حادثه خشم مسلمین اندلس را برانگیخت و در بشرات، فردی به نام فرج که ظاهراً از بازماندگان خاندان عرب نژاد بنوسراج در عصر بنواحمر بود قیام خود را در سال ۹۷۶ ه.ق. آغاز کرد و از آنجا به غرناطه آمد. (بشتاوی، ص ۱۳۲؛ حومد، ص ۲۱۲)

به علت همراهی نکردن مسلمانان غرناطه با او، وی دوباره از شهر به منطقه البشرات رفت. این انقلاب بزرگ که پایان حرکت های فراگیر ضد حکومتی بود، بیش از دو سال طول کشید و رهبر بعدی آن فرناندو قرطبی که به اعتبار اصالت عربیش محمدبن امیه خوانده می شد (عنان، ۳۴۹/۵) فداکاری ها کرد و پس از او پسر عم و جانشینش «دیگولوپث» که «ابن عبو» خوانده می شد با نام «مولای عبدالله محمد» راه او را ادامه داد (عنان، ص ۳۵۲). اما پس از مقاومت های مردانه مخفیگاهش لو رفت و سر بریده او در غرناطه بر فراز دکلی قرار گرفت.^{۳۵} این قیام آنچنان برای اسپانیا گران آمد که فیلیپ دوم در سال ۹۷۸ ه.ق./۱۵۷۰ م. فرمان خروج همه مسلمانان از غرناطه و مصادره اموالشان را صادر کرد و در پس آن و با احتساب اخراج مسلمین غرناطه توسط دون خوان اتریشی - برادر غیر شرعی فیلیپ که مأمور مقابله با قیام مسلمانان بود - نزدیک به پنجاه هزار نفر از غرناطه به سایر نقاط کوچانده شدند (بشتاوی، ص ۱۴۹).

در سال ۱۰۱۸ ه.ق./۱۶۰۹ م. قانون تبعید نهایی مسلمانان مورسک توسط لرما (Lerma) نخست وزیر اسپانیا صادر شد. مسلمین اندلس در فاصله سقوط غرناطه تا تبعید نهایی، وفاداری خود به اسلام و خویشتن عربی را مورد توجه داشتند. دکتر لويس کاردیاک (Louis Cardiac) در رساله دانشگاهی خود، مصادیقی از این اهتمام را ذکر می کند. مثلاً اندره لوپز (Andres Lopez) یک مسلمان مورسک که بعد از انقلاب

بشرات تبعید شده بود، در برابر دادگاه تفتیش عقاید آرزو می‌کند تا قبل از مرگش به هویت عربیش باز گردد (کاردیاس، ص ۲۳). یا زنی عربی الاصل در مادرید وقتی مورد سرزنش قرار می‌گیرد به عربیت خود افتخار می‌کند (همان). همچنین در سال ۹۸۱ ه.ق. وقتی جوانی را که از اعراب طلیطله است، سنگ بارانش می‌کنند می‌گوید «من تا نخاع استخوانم عربی ام» (همان، ص ۳۰).

این اخراج و تبعید خاتمه یافت. اخراجی که به قول یک کاردینال فرانسوی «از نظر جسارت و توخس، سخت ترین حادثه ای است که تاریخ ضبط کرده است» (عنان، ۴۰۷/۵) اما اوراق سیاهی در تاریخ سیاسی - اجتماعی مسیحیت برجای ماند.

چرا این چنین شد؟

نگارنده بر آن نیست تا مشخصات فرهنگی و اخلاقی جامعه اسلامی اندلس در عصر ملوک الطوائف یا اواخر عصر اموی را نادیده بگیرد و مثلاً به آنچه خلیفه زاده اموی در قرن پنجم هجری می‌سراید و سروده ای که بیانگر انحطاط اخلاقی و اجتماعی است یا به سروده دختری یکی از پادشاهان ملوک الطوائف بنوصمادح (۴۰۳-۴۸۴ ه.ق/۱۰۱۳-۱۰۹۱ م) که دلدادۀ خدمتگزار قصر پدرش بوده، بی‌توجه باشد؛ این «پست اخلاقی» واقعیتی است که مانند ابن حزم هرچند به علت دلدادگی به خاندان اموی آن را با مبالغه و اغراق تصویر می‌کنند، اما باید بپذیریم نقش این عوامل فرهنگی با آنچه باید زمینه اجتماعی و تاریخی خواند، قابل مقایسه نیست.

کمی به عقب بر می‌گردیم:

اعراب که نخستین گروه آنها به همراه سپاه بربری طارق بن زیاد به اندلس آمده بودند، با حضور «طالعۀ موسی بن نصیر» در ۹۳ ه.ق. (المقری، ۱/۱۴۱) و طالعۀ بلج بن بشر قشیری در سال ۱۲۳ ه.ق. (ابن قوطبه، ص ۹۴) تقویت شده و از آن پس اثرگذارترین گروه اجتماعی در اندلس به شمار آمدند. قدرت طلبی دو جریان تاریخی قیسی و یمانی و منازعات دیرینه آنها با یکدیگر در اندلس هم مانند مشرق اسلامی بروز پیدا کرد.

عبدالملک بن قطن فهري، والی یمانی اندلس (۱۱۴-۱۱۶ و ۱۲۱-۱۲۴ ه.ق.) که شاهدهی بازمانده از واقعه حرّه واقم بود، با کین کهنه‌ای که از شامیان و قیسیان داشت، از ابن حبیب والی قیسی قیروان جدا شده و اعلان استقلال کرد و رفتار تند و خشن او با بربرها باعث شد تا «بربرهای اندلس به تبعیت از قیام بربرزنانه در شمال افریقا که غزوه الاشراف را پی نهاده بودند، در سراسر اندلس قیام کنند (اخبار مجموعه، ص ۳۸؛ ابن عداری، ۵۸/۱-۵۴).

عبدالملک فهري مجبور شد برای فرونشاندن قیام بربرها، از شامیان عرب آن سوی آب به رهبری بلج بن بشیر قشیری کمک بخواهد. وحدت مصلحتی اعراب قیسی و یمانی که برای برخورد با بربرهای قیامگر شکل گرفته بود، با کشتار بی رحمانه بربرها در سال ۱۲۳ ه.ق. پایان گرفت (ابن عداری، ۴۲/۲). این کشتار بربرها باعث شد تا بربرهای مناطق شمالی شبه جزیره، مقرر خود را ترک کرده به سرزمین اصلی، یعنی شمال افریقا بازگردند (نعمی، ص ۱۰۷). در نتیجه آلفونس اول یا آلفونس کاتولیکی، داماد پلایو، که پس از فرزند پلایو به قدرت رسیده بود، این مناطق تخلیه شده را ضمیمه دولت خود در اشتوریاس کرد (همان).

این نخستین شکاف بین عرب و بربر اندلس را باید شکافی تاریخی قلمداد کرد و همین بود که سینه بربر بازمانده اندلس را در تمام دوران از کینه نسبت به عرب پر کرد. البته نباید تأثیر پذیری بربرها از اندیشه خوارج را که منادی مساوات اجتماعی و عدالت بودند، در روند مبارزات ضد عربی آنها نادیده گرفت. البته کسانی مانند رینهات دوزی مستشرق هلندی معتقدند علت اصلی خصومت عرب و بربر در اندلس استقرار عربها در مناطق حاصلخیز اندلس و بالطبع بهره مندی بیشتر آنها بود (دوزی، ص ۱۳) که نمی توان آن را پذیرفت زیرا بخشی از بربرها در مناطق حاصلخیز مانند جزیره الخضراء ساکن بودند.^۷

پس از قتل عبدالملک بن قطن فهري، پسرانش (امیه و قطن) به سرقسطه در شمال رفته و با همدستی گروهی از اعراب ضد شامی و بربر با بلج بن بشر مقابله کردند (اخبار مجموعه، ص ۴۲). این پیکار در شوال سال ۱۲۴ ه.ق. در شمال شرقی قرطبه رخ داد. (همان، ص ۴۳؛ ابن عداری، ۳۲/۲)

با مرگ بلج بن بشر در همان ایام، شامیها که پیروز میدان جنگ بودند، امور اندلس را به شامی دیگر (ثعلبه بن سلامه عاملی) که کمتر از یک سال حکومت داشت، سپردند (ابن قوطیه، ص ۱۷). با حضور ابوالخطار حسام بن ضرار کلبی در سال ۱۲۵ هـ. ق. چند ماهی، آرامش و همزیستی قبایل عرب با یکدیگر و با بربرها هویدا بود، به طوری که او و نظامیانش به سپاه عافیت (عسکر العافیة) معروف شدند (اخبار مجموعه، ص ۴۹). اما پس از مدتی کوتاه او هم گرایشهای یمانی خود را بروز داد. بحران قبیلگی اعراب مقیم شبه جزیره تا حضور عبدالرحمن الداخل نواده هشام بن عبدالملک که توانست وحدت سیاسی را با بنیان دولت جدید به ارمغان آورد، ادامه داشت.

همچنین در سالهای پایانی عصر والیان و کمی پیش از شکل گیری امیرنشین اموی اندلس، گرسنگی و استمرار جنگهای داخلی موجب شد تا مسلمانان، مناطق شمالی از جمله اشتورقه را ترک کرده و تعداد زیادی از آنها به شمال آفریقا پناه ببرند. آنگونه که نویسنده اخبار مجموعه نوشته است، در نتیجه این بحران: «فخف سکان الاندلس» (همان، ص ۶۲). در این سال ها آنچه محقق شد کاهش قوای مسلمین در اندلس و تقویت پایگاههای مسیحیان در شمال اسپانیا بود. در این روزگار از تمامی شهرهای شمال ایبری فقط اربونه در دست مسلمین مانده بود که آن هم در سال ۱۴۲ هـ. ق. سقوط کرد (عنان، ۱۴۵/۱). حتی در دوران حکومت امویان اندلس که تا حدود زیادی وحدت سیاسی سرزمین مشهود بود، خصومت قبیلگی اعراب با یکدیگر و آنها با بربرها، جنگهای امویان با دولتهای مسیحی شمال را تحت الشعاع قرار می داد و نتیجه مستقیم آن تضعیف مسلمین، کاهش قلمرو سیاسی آن ها و تقویت مسیحیان اسپانیا بود.

از همان آغاز عصر امویان که عبدالرحمن الداخل، جبهه متحد قیسی یوسف فهری و صمیل بن حاتم را درهم شکست (ابن عذاری، ۴۹/۲؛ اخبار مجموعه، ۱۰۱-۹۹). یک یمانی مقیم باجه علیه دولت اموی در سال ۱۴۳ هـ. ق. / ۷۶۳ م. قیام کرد. وی که علاء بن مغيث یحصبی بود با همراهی یمانیها خود را امیری تابع خلافت عباسی خواند (اخبار مجموعه، ص ۱۰۲؛ ابن عذاری، ۵۰/۲؛ ابن قوطیه، ص ۵۴).

شش سال بعد یمانی دیگری به نام سعید یحصبی معروف به مطری در لبله در غرب

اشیلیه قیام کرد و کشته شد (اخبار مجموعه، صص ۹۸-۹۹؛ ابن عداری، ۵۳/۲) مثلث متحد یمانی هم به رهبری عبدالغافر یحصبی، حیوة بن ملامس و عمر بن طالوت که خیل عظیمی از بربرهای ضد اموی را در غرب اندلس بسیج کرده بود، با قتل بسیاری از اعراب و بربرها فرو پاشید (اخبار مجموعه، صص ۹۸-۹۹؛ ابن-قوطیه، صص ۵۳-۵۴)

دستگاه خلافت عباسی که به فروپاشی دولت اموی اندلس تمایل داشت، عبدالرحمن بن حبیب فهری، معروف به صقلی (اسلاوی) را که یمانی بود در سال ۱۵۸ ه.ق. ۷۶۹/م. به اندلس فرستاد تا به کمک دو یمانی دیگر، یعنی سلیمان بن یقظان کلبی حاکم شهر برشلونه و حسین بن یحیی انصاری والی سرقسطه آرزوی عباسیان را محقق کنند. این جبهه یمانی که خود به علت اختلافات درونی انشعاب کرده بود، طرفی نبست و یکی یکی در برابر عبدالرحمن اموی ساقط شدند. آنچه در این همه قیامها و جنگها ثابت بود، کشتار و حذف بخش قابل توجهی از مردم مهاجر عرب و بربر در شبه جزیره ایبری بود. در کنار منازعات حکومت اموی اندلس با یمانها و قیسیها، بربرها نیز حرکت‌هایی ضد حکومت اموی شکل دادند^۱ و از عصر حکم بن هشام سومین امیر اموی، مولدین یعنی نسل دوم اسلام آورندگان عصر فتوح (اسالمه) به جمع آنها پیوستند. قیام معروف آنها در ۲۰۲ ه.ق. ۸۰۸/م. در اطراف قرطبه که در تاریخ بنام «انقلاب ربض» ثبت است^۲، به مهاجرت برگشت ناپذیر گروه زیادی از مسلمانان قرطبه به شمال افریقا و اسکندریه منجر شد (ابن عداری، ۷۷/۲).

در عصر عبدالرحمن دوم که تا حدودی تسامح و مدارا با مسیحیان اندلس بیشتر بود، پدیده استعراب یا عرب گرایی که مبین اقبال مسیحیان ذمی اندلس به زبان عربی و فرهنگ مسلمانان بود قابل توجه است^۳، که این امر در نهایت، زمینه گرایش به اسلام را در میان آنها رواج داد. این اقبال و رویکرد، خشم مسیحیان متعصب را برانگیخت و جمع دیگری از همین مستعربین به تحریک کلیسا برخاسته، خواستار مقابله جدی با مسلمین و دولت اسلامی شدند (مسعد، صص ۸۹-۸۵).

مولدین پیش گفته که در بسیاری از مناطق اکثریت داشتند با اصرار بر حفظ قومیت اسپانیایی خود، در صورت رفتار عرب گرایانه دولتهای اسلامی اندلس از خود

گرایشهای قومی شدید نشان داده و در حرکت‌های ضد دولتی شرکت پیدا کرده یا خود بنیانگذار آن می‌شدند.

طلیطله به عنوان بزرگ‌ترین مرکز تجمع مولدان و کانون حرکت‌های ضد دولتی، شاهد جنبشهایی بود که بعضاً با حمایت مسیحیان رخ می‌داد. در سال ۲۱۴ ه.ق. یک پیشه‌ور اندلسی به نام هاشم ضراب در این شهر شورش کرد و اعراب و بربرهای منطقه را مورد هجوم قرار داد و پس از دو سال سرکوب شد (ابن عذاری، ۱۲۵/۲). عبدالرحمن جلیقی در نیمه قرن سوم، جنبش ضد دولتی دیگری را از مولدین شکل داد و با کمک پادشاهان مسیحی اشتورقه، قریب بیست سال قوای امویان را به خود مشغول کرد و به تعبیر ابن قوطیه، رهبر مولدین غرب اندلس شد. (ابن قوطیه، ص ۱۰۱) مهم‌ترین شورش مولدین در دوره اسلامی اندلس، جنبش عمر بن حفصون بود (بیضون، ص ۲۶۲). او توانست از جیان در شرق تا استجه در غرب را قلمرو خود کند (عمان، ص ۲۶۵). این شورشگر اندلسی در عصر عبدالله بن محمد امیر اموی (۲۷۵-۳۰۰ ه.ق.) تا نزدیک قرطبه آمد و بر دژ پولای در جنوب شرقی پایتخت مسلط شد (عنان، ۳۵/۱) و در سال ۲۸۶ ه.ق. به مسیحیت گروید (ابن عذاری، ۱۲۹/۲).

همکاری مسیحیان معاهد یا مستعربان با این مولدین و دولتهای مسیحی، از نکات برجسته در مبارزه مسیحیان علیه مسلمین اندلس است. مولدین با حمایت و مساعدت آنها توانستند قلعه منت شافر یا مندخار در شمال شرقی غرناطه را اشغال کرده و جمعی از اعراب را سر ببرند (نعنی، ص ۲۷۶). آنها در محاصره و اشغال قلمریه در سال ۴۵۹ ه.ق. پادشاه قشتاله را یاری کردند. این شهر شمالی پرتغال را منصور بن ابی عاصر در ۲۷۵ ه.ق. فتح کرده بود. به قول تاریخ نگار غربی پیدال (Pedal) آنها خدمات مهمی به مسئله رهایی مسیحیان کردند (عنان، ۴۲۳/۲). جنگها و منازعات دولتهای ملوک الطوائف با یکدیگر و سودجویی مسیحیان در این میان از عوامل عمده سقوط مسلمین بود و همانطور که سسندو (ششند) یکی از مستعربان معاهد و مشاور آلفونس ششم می‌گوید و عبدالله بن بلقین زیری امیر غرناطه آن را در خاطرات خود به نام التیان برای ما بازگو کرده است :

«مقصود - یعنی آزادسازی اسپانیا - وقتی حاصل می‌آید که مهاجمان (مسلمانان) ناتوان و ناتوان تر شوند و دیگر برای ایشان نه اموالی مانده باشد و نه مردان جنگجو؛ آنگاه ما آن سرزمین را بی هیچ رنجی بازپس خواهیم گرفت» (زیری، ص ۷۳).

فرزند منصور بن ابی عامر به نام عبدالرحمن که از جانب مادر به گارسنیای دوم یا سانچو^{۷۹} پادشاه نبره می‌رسید و خود به شنجول ملقب شده بود و در سر هوای خلافت داشت، در عصر هشام دوم خلیفه اموی (۳۹۹-۳۶۶ ه.ق.) با لقب مأمون، اعلان ولایت عهده‌ی کرد (ابن عذاری، ۴۱۳-۴۳). اما این اقدام ناشایسته او خشم خاندان اموی را برانگیخت و موجب شد تا محمد بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن سوم با همدستی اعراب قیسی و بربرها زمانی که عبدالرحمن به جنگ با مسیحیان رفته بود، واقعه بزرگی را موسوم به "الفتنه البربرية" در سال ۳۹۹ ه.ق. خلق کند (همان، ص ۵۲).

این حادثه شورشها و جنبشهای دیگری را در پی داشت. ضمن آنکه قتل عبدالرحمن عامری در همانسال مسیحیان را به سمت جنوب پیش برد و زمانی که هشام دوم برای دومین بار به خلافت رسید (۴۰۳-۴۰۰ ه.ق.)، جنبشهای پی در پی بربرها، او و مردم قرطبه را ناامید و مجبورشان کرد تا به مسیحیان پناه ببرند. مسیحیان نیز به ازای باز پس گیری بیش از دوست دژ از دژهای آزاد شده عصر عامری، به خلیفه اموی و مردم قرطبه کمک کردند (همان، ص ۹۹).

با انقراض کامل دولت اموی اندلس که به قول ابن خطیب غرناطی «لایبقی احد بقرطبه من بنی امیه و لا یکنفهم احدا» (ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۱۳۹/۲) هر منطقه از اندلس که هویت اجتماعی خاص خود را داشت، هوای استقلال در سر داشت و این، خود زمینه مناسبی برای تجزیه و برون رفت مسلمانان از اندلس بود (سالم، ص ۳۶۴).

پس از فروپاشی دولت اموی و ظهور عصر ملوک الطوائف، وحدت سرزمینی کاملاً آسیب دید و بحرانهای اجتماعی بربرها، صقالبه و حتی اعراب شدت گرفت و مسیحیان به راحتی پیش رفتند، و در این مسیر از دشمنی ملوک الطوائف با یکدیگر هم بهره گرفتند. توصیف ابن کردبوس از این دوره «واشتعلت بكل مکان النار» (انتشار، ص ۱۵) و سروده فقیه ابن عسّال، بهترین تصویر از این دوره است:

بَاتَتْ قُلُوبُ الْمُسْلِمِينَ بِرُءُوسِهِمْ فَحُمَاتُنَا فِي حَرَبِهِمْ جُبْنَاءُ (همان، ص ۲۷-۲۶)

جنگ بنوعباد با بربرهای بنوزیری به خاطر غرناطه که با حمایت آلفونس ششم از بنوعباد دنبال شد و اراضی غرناطه و دژهایی در جنوب غربی جیان به مسیحیان واگذار شد (عنان، ۶۱/۲)، یا نبرد بنوهد با بنوذوالنون در سال ۴۳۶ ه.ق. با حمایت دولتهای مسیحی (ذنون طه، تاریخ العرب، ص ۲۴۲) و جدال بنو تجیب، امرای سرقسطه با بربرهای بنوزیری که با حمایت دولتهای مسیحی شمال اسپانیا مثل برشلونه و لیون شکل گرفت (همان، ص ۲۴۱) و مردم سرقسطه امیر متبوع خود را به خیانت متهم کردند، از آن نمونه است. وقتی ابوالعلی المأمون خلیفه موحدی به قصد تصاحب تخت از اندلس به مراکش آمد، از فرناندوی سوم پادشاه قشتاله خواست تا او را علیه مخالفانش کمک کند. فرناندو علاوه بر گرفتن چند دژ در اندلس، اجازه ساخت کلیسا در مراکش را هم از موحدین گرفت. متعاقب آن پاپ اینوسان چهارم (Inocent IV) جانشین و فرزند مأمون را به کیش مسیحیت دعوت کرد. (عنان، ۴/۴۱۴) اگرچه او نپذیرفت، اما در دوره پایانی موحدین، مسیحیان امتیازات ویژه ای در اندلس و مغرب الاقصی کسب کردند. از سوی دیگر، ذهنیت مسیحیان از مسلمین چه به علت برخوردهای پیشین آنها و چه به خاطر تصویر تاریخی از اسلام، انگیزه قوت بخشی بود تا دولتهای مسیحی اسپانیا متحداً و با حمایت کلیسای پاپ با تعقیب و خشونت نسبت به حذف مسلمانان اقدام کنند. از شکست سنگین اروپا در جنگهای صلیبی به رغم دو قرن حضور در صفحات شرقی مدیترانه چیزی نگذشته بود. اگرچه در میان متفکران مسیحی، بودند کسانی مانند راجریبکن که ترویج منطقی و مسالمت آمیز تعالیم مسیحی را راه مناسب غلبه بر اسلام و مسلمین می دانستند (صیمی، ۱۹۵)، اما آنچه بیشتر در حافظه تاریخی مسیحیان نقش بسته بود دکترین جهانگرد ایرلندی سیمون سیمرونیس (Simon Semeronis) در قرن چهارده میلادی بود که از مسلمین به خوک و چهارپا یاد می کرد (همان، ص ۱۹۷) و یا نگاه شاعر انگلیسی همان دوران به نام ویلیام لنگلند (William Langland) که پیامبر اسلام را همانند کاردینالی خیانت پیشه می دانست که با تأسیس فرقه ای جدید در عربستان مرتد شده است (همان). همانند نگاه ویلیام صوری (William of Tyre) در کتاب تاریخ

جنگهای صلیبی‌اش که به رغم حضور و زندگی در مشرق اسلامی و آشنایی نزدیک با مسلمانان، ناجوانمردانه از اسلام و مسلمین می‌نویسد. این نگرش ضد اسلامی قرون وسطایی آنچنان گسترده و غالب بود که حتی زمانی که اسقف مشهور اسپانیا به نام جان سگوویایی (John of Sogovia) تصمیم گرفت برای بررسی ماهیت الهی و آسمانی اسلام، ترجمه دقیقی از قرآن را به کمک یک اسپانیایی مسلمان ارائه دهد، پس از مرگش در سال ۱۴۵۸م. و کمی پیش از سقوط اندلس، آن ترجمه به طور مرموزی ناپدید شد (همان، ص ۲۲۱) و این خردمند سگوویایی نتوانست «مکتب مسالمت جویی» خود را در اروپا نهادینه کرده و شاگردانی اثرگذار برجای گذارد. بی شک فتح قسطنطنیه نگرش منفی حاکم بر غرب را تقویت کرد. پاپ «آئناس سیلیویوس» (Aenas Silvius) که مقارن سقوط پایتخت روم شرقی بر اریکه کلیسای بزرگ تکیه زده بود و ارشادات جان سگوویایی درباره ضرورت همزیستی مسالمت آمیز اسلام و مسیحیت در او اثر نکرده بود (همان، ص ۲۴۴) در نامه ای به سلطان محمد فاتح عثمانی او را به غسل تعمید و بازگشت به آیین عشای ربانی فرا خواند، تا با گروش به مسیحیت به بزرگترین مرد زمانه خود تبدیل شود (همان، ص ۲۲۵).

این نگاه قرون وسطایی حتی پس از رنسانس هم آنچنان اثر گذاشت که مارتین لوتر کشیش تجدیدنظرطلب مغرب زمین هم، با ترجمه یکی از بزرگ ترین آثار ضد اسلامی قرن سیزده میلادی که در رد قرآن بود، همان مسیر را دنبال کرد (همان، ص ۲۴۹). اهریمن پنداری پیامبر اسلام و نیز ترکان عثمانی توسط مسیحیان، آتش خشونت آنها را شعله ور کرد. حاکمان مسیحی اسپانیایی توجه به بخشی دیگر از واقعیت‌های تاریخی گذشته مانند همزیستی مسالمت جویانه مسیحیان در قلمرو اسلامی غرناطه (این خطیب، الاطاسة فی اخبار غرناطه ۱۱۷/۱-۱۰۷) و یا حضور اجتماعی فعال آنان در دولتهای اسلامی و انصاف و مروت مسلمین با آنها را که برگرفته از آموزه های قرآنی بوده^{۱۱}، نادیده گرفته و با مراجعه به حافظه تاریخی پر خطای خود، روش خصمانه اتخاذ کرده و حتی پس از اشغال کامل اندلس، اجازه حیات به مسلمانان آن دیار ندادند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- این کتاب با تحقیق خوب دکتر محمد رضوان الدایه استاد ادبیات اندلس در دانشگاه دمشق و با عنوان: «آخر ایام غرناطه» چاپ شده است. بیروت (دارالفکر المعاصر) و دمشق (دارالفکر)، ۱۴۲۳ هـ. ق، چاپ دوم.
- ۲- مادرش عایشه هنگام آخرین نظاره امیر از تپه ای مشرف بر شهر به او گفت: «فلتیک کالنساء ملکاً لم تستطع ان تدافع عنه کالرجال» این تپه امروز در اسپانیا به delMoro EL ultimo suspiro یعنی آخرین ناله مسلمانان مشهور است. (ذنون طه، دراسات اندلسیة، ص ۱۸۶)
- ۳ - Alpujarras، بشرات منطقه ای کوهستانی در جنوب و مشرف بر دریای مدیترانه بود که مسلمانانی که از مسیحیت اجباری فرار می‌کردند در آنجا پناه می‌گرفتند.
- ۴- در یک قصیده عربی بر جای مانده از آن دوران که در عین ضعف ادبی سرشار از معانی است، درد دل مردم بایزید دوم عثمانی (۹۱۸-۹۸۸ هـ. ق. / ۱۵۱۲-۱۴۸۱ م.) و سیمای اجتماعی اندلس و عمق کشتار و جنایت دولتهای اسپانیا واضح است. نک: جیمس. ت. مونرو
- ۵ - پس از منع زبان عربی، زبان قشتالی که با حروف عربی نوشته می‌شد در میان آنها رواج پیدا کرد. این زبان به الخامیادو (Aljamido) یا عجمی معروف بود.
- ۶ - این فرد و لاده دختر المستکفی خلیفه اموی اندلس است که می‌سراید:
- انا والله اصلح للمعالي
وامکن عاشقی من صحن خلدی
دیگری نیز درباره معشوق خود چنین گفته است:
- الالیة شعری هل سبیل لخلوه
ینزه عنها سمع کل مراقب
نک: جیوسی، ۹۹۶/۲-۹۹۸
- ۷- برای آشنایی با استقرار عرب و بربر در مناطق اندلس می‌توان به کتب ذیل مراجعه کرد:
- ابوعبیدالله بکری: جغرافیة الاندلس وارویا، تحقیق عبدالرحمن الحجی، بیروت، ۱۹۶۵ م.
- ابن غالب: فرحة الانفس، تحقیق لطفی عبدالبدیع، ۱۹۵۶ م.
- مجهول المؤلف: ذکر بلاد الاندلس، تحقیق لويس مولینا، مادرید، ۱۹۸۳ م.
- عبدالمتمم حمیری: الروض المعطار فی خیر الاقطار، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۹۸۴.
- ادریسی: نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، پور سعید، مکتبة الثقافة الدینیة.
- ۸- منظور، دشمنی عبدالرحمن فهري و سليمان اعرابی یا یکدیگر بود.
- ۹- مانند قیام شقیان بن واحد مکناسی در ۱۵۱ هـ. ق. ۷۶۸ م. قیام بربرهای منطقه تا کرنا در ۱۷۸ هـ. ق. ۷۹۴ م. و...
- ۱۰- برای آشنایی با مشروح آن نک: ناصری، مقدمه ای بر تاریخ مغرب اسلامی، صص ۱۲۸-۱۳۴
- ۱۱- اینها همان کسانی اند که در نظام اجتماعی اندلس به مستعربین مشهورند.
- ۱۲- علاوه بر آیات و روایات متعدد، آثار مستقلاً از عالمان مسلمان برجای مانده که بیانگر اهتیت گفتگو و مجادله علمی با سایر ادیانست. در این زمینه نک: به مقدمه کتاب «حوار الادیان فی الاندلس» که آن را محمد حجازی السقا نگاشته است. همین آموزه ارزشمند اسلامیت که موجب شد تا صلاح الدین ایوبی که خود

سالها شاهد بی حرمتی های صلیبیون بود، پس از آزادسازی بیت المقدس اجازه تعرض به مسیحیان را ندهد و همین رفتار حیرت انگیز صلاح الدین جنگجو، لیسنگ نمایشنامه نویس آلمانی را وادار می کند تا نمایشنامه ناتان حکیم را در سال ۱۷۸۰م بنویسد، در این باره نک: (ژولی ساد اندرون، تساهل در اندیشه غرب، ص ۱۱۲ - ۱۱۸ و محمد در اروپا، صص ۳۱۵ - ۳۲۰)

منابع:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، تحقیق علی شیری، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۸ه.ق.
- ۳- ابن خطیب غرناطی، الاحاطه فی اخبار غرناطه، تحقیق محمد عبدالله عنان، قاهره، ۱۹۷۳ م.
- ۴- اخبار مجموعه، تحقیق ابراهیم الایباری، قاهره، «دارالکتاب المصری» و بیروت، «دارالکتاب اللبنانی»، ۱۴۱۰ه.ق.
- ۵- اعمال الاعلام فیمن بویع قبل الاحلام، تحقیق لوی پروونسال، بیروت، ۱۹۵۶م.
- ۶- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد: مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹ ش.
- ۷- ابن عذارى، بیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، تحقیق لوی پروونسال و سی کولان، دارالثقافه، بیروت، ۱۹۸۳ م.
- ۸- ابن قوطیه، تاریخ افتتاح الاندلس، تحقیق ابراهیم الایباری، قاهره، دارالکتاب المصری و دارالکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۴۰۲ ق.
- ۹- بشتاوی، عادل سعید، الاندلسیون الموارکه، دراسة فی تاریخ الاندلسیین بعد سقوط غرناطه، داراسامه للنشر و التوزیع والطباعه، دمشق، ۱۹۸۵ م.
- ۱۰- بیضون، ابراهیم: الدولة العربیة فی اسبانیة، دارالنهضة العربیة، بیروت، ۱۹۸۰ م.
- ۱۱- جیوسی، سلمی خضراء، الحضارة العربیة الاسلامیة فی الاندلس، مرکز دراسات الوحدة العربیة، بیروت ۱۹۹۹ م. (ج ۲) و ترجمه فارسی آن (بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۰ ه.ش. با عنوان «میراث اسپانیای مسلمان»)
- ۱۲- خنامه، محمد عبده، التصیر القسری المسلمی الاندلس فی عهد الملکین الکتاتولیکین، عمان، ۱۹۸۰م.
- ۱۳- حومد، اسعد، محنة العرب فی الاندلس، بیروت، ۱۹۸۰ م.
- ۱۴- ذنون طه، عبدالواحد، حركة المقاومة العربیة الاسلامیة فی الاندلس بعد سقوط غرناطه (دارالمدار

(الاسلامی، بیروت، ۲۰۰۴ م)

- ۱۵- تاریخ العرب و حضارتهم فی الاندلس، دارالمدار الاسلامی، بیروت، ۲۰۰۴ م.
- ۱۶- دراسات اندلسیة، دارالمدار اسلامی، بیروت، ۲۰۰۴ م.
- ۱۷- زیری، امیر عبدالله، کتاب التبیان، باهتمام لوی پروونسال، قاهره، ۱۹۵۵ م.
- ۱۸- ژاندرن، ژولی ساد، تساهل در اندیشه غرب، ترجمه عباس باقری، نشرنی، تهران، ۱۳۷۸ هـ.ش.
- ۱۹- ساسان پور، شهرزاد، فصلنامه تاریخ اسلام، موسسه آموزش عالی باقرالعلوم، شماره ۲۲، قم، تابستان ۱۳۸۴ هـ.ق.
- ۲۰- سالم، السید عبدالعزیز، تاریخ المسلمین و آثارهم فی الاندلس، بیروت، ۱۹۶۲ م.
- ۲۱- صمیمی، مینو، محمد (ص) در اروپا، ترجمه عباس مهریویا، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۸۲ هـ.ش.
- ۲۲- عنان، محمد عبدالله، تاریخ دولت اسلامی در اندلس، ترجمه عبدالمحمّد آیتی، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۶ هـ.ش.
- ۲۳- فرحات، یوسف شکری، غرناطه فی ظل بنی الاحمر، بیروت، ۱۴۰۲ هـ.ق.
- ۲۴- قرطبی، ابوالعباس، حوار الادیان فی الاندلس، تحقیق احمد حجازی السقا، قاهره، مدبولی، بی تا.
- ۲۵- کاردیاک، لوئیس، المورسیسیون الاندلسیون والمسیحیون، تعریب عبدالجلیل التمیمی، تونس، ۱۹۸۳ م.
- ۲۶- المقری، احمد بن محمود، نفع الطیب عن غصن الاندلس الرطیب، تحقیق احسان عباس و محمد محی الدین عبدالحمید، دار صادر، بیروت، ۱۹۸۶ م.
- ۲۷- مسعد، سامیه مصطفی، التکوین العنصری للشعب الاندلسی و اثره علی سقوط الاندلس، قاهره، ۱۴۲۴ هـ.ق.
- ۲۸- مونرو، ت. جیمس، وثیقه اندلسیة عن سقوط غرناطه ترجمه محمد عبدالله الشرفاوی، بیروت، دارالهدایه.
- ۲۹- النشار، محمد محمود، دراسات فی تاریخ الحروب الصلیبیة فی الاندلس، قاهره، ۱۴۲۴ هـ.ق.
- ۳۰- نبذة العصر فی اخبار ملوک بنی نصر، تحقیق محمد رضوان الدایه، دارالفکر، دمشق، ۱۴۲۳ هـ.ق.
- ۳۱- نعنمی، عبدالحمید، دولت امویان در اندلس، ترجمه محمد سپهری، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۰ هـ.ش.
- ۳۲- یحیوی، جمال، سقوط غرناطه و ماساة الاندلسیین ۱۶۱۰-۱۴۹۲ م. دارومه، الجزیره، ۲۰۰۴ م.